



به بهانه پرسش از ادبیات کودک و سیاست

## ادبیات ادبیات است

زری نعیمی

کودک و نوجوان باید وارد سیاست شود یا خیر؟، از نظر ادبی پرسشی نادرست به نظر می‌رسد؛ چرا که «حدهٔ ادبیات، ادبیات است و لاغیر.

□

اجازه دهید پرسش را در حیطه‌های وسیع‌تری مطرح کنیم که از سیاست و ایدئولوژی، هم فراگیرتر و هم حساس‌تر و خطیرتر است و در عین حال، این سوالات را نیز شامل می‌شود: آیا ادبیات کودک و نوجوان می‌بایست مقید به اخلاقیات باشد یا نباشد؟ یعنی نویسنده در اثر خود، به رعایت تمام شئون و عرفیات و سنن اخلاقی یک جامعه خاص ملزم و «متعهد» است یا نیست؟ از این هم فراتر، می‌توان پرسید، آیا ادبیات کودک و نوجوان باید در یک جامعه اسلامی مفروض، حتماً به موضوعات دینی و آموزه‌های مذهبی بپردازد؟ با این تبصره که به زعم مدعیان، فقط اختلاف در شکل بیان سلیقه‌هاست که برخی معتقد به تعلیم

در ادبیات، اصل و هدف، موضوع و درونمایه نیست. به عنوان شاخه‌ای از هنرهای خلاق بشری، در هنرهای کلامی و نوشتاری نیز هم چون دیگر هنرهای خویشاوند آن (هنرهای تجسمی، نمایشی، موسیقایی...)، هیچ قیدی نویسنده و شاعر را متعهد و ملزم و محدود به مضامین و معانی خاص یا عام نمی‌کند و بندی بر قلمش نمی‌زند و باری بر دوش تخیل آزاد و آفریننده‌اش نمی‌نهد. این که دشمنان هنرمندان و شاعران و نویسندگان می‌کنند و می‌زنند و می‌نهند، مسئله دیگری است. بنابراین و به عبارت ساده، در ادبیات، موضوع بد یا موضوع خوب نداریم. هر چیزی می‌تواند دست‌مایه نویسنده باشد. ادبیات کودک و نوجوان هم نمی‌تواند از این امر مستثنا باشد؛ البته اگر بخواهیم بر سر همین واژه، یعنی «ادبیات» به معنای «ادبیّت متن ادبی»، استوار و محکم باقی بمانیم. در این صورت، این پرسش که «آیا ادبیات

مستقیم و پاره‌ای مؤمن به تلقین غیر مستقیم‌اند. پاسخ صریح و قاطع علمی و پژوهشی، به این پرسش‌های «ارزشی» - بنا به ملاحظات بسیار - آسان نیست، اما از منظر زیبایی‌شناختی، هر جواب احتمالی مثبتی به سوالات بالا را می‌توان مورد تردید قرار داد. مثلاً در همین نمونه آخر، تفاوت این دو دیدگاه، در نوع نگاه‌شان به ادبیات نیست، بلکه نگاه هر دو، تلقی‌ابزاری از ادبیات است و تنها در ایفای رسالت معهودشان بر سر روش‌ها با یکدیگر اختلاف دارند. چنان که در عالم سیاست ادبی و ادبیات سیاسی کودک و نوجوان نیز وضع بر همین منوال است. در حالی که دست کم بنا بر تئوری‌ها و ترجمه‌ها و گفت‌وگوهای همین «پژوهشنامه»، ادبیات فقط و فقط هنگامی خلق می‌شود و یک اثر می‌تواند لقب «هنری» را به خود نسبت دهد که از این نگاه ابزاری فاصله بگیرد و تنها دغدغه‌اش خلاقیت ادبی باشد و بس. این را به عنوان داستان‌نویس و شاعر عرض می‌کنم. وگرنه به عنوان «شهروند» یا «انسان»، حقوق و تکالیف دیگری بر عهده خانم یا آقای هنرمند است که در مقوله مورد بررسی ما نمی‌گنجد.

در این مُلک اما حوزه‌ها و قلمروهای مختلف‌الموضوع و حتی تخصصی، آن چنان در هم تنیده‌اند که تفکیک آن‌ها دشوار و گاه محال به نظر می‌رسد. انکار که تابوهای ذهنی و اجتماعی و تاریخی، به صورتی نامرئی اما ریشه‌دار و استوار، از درون و بیرون، دست و پای ذهن آفرینش‌گران فرهنگ را بسته‌اند. سانسور و خودسانسوری و هفت‌خوان بوروکراتیک، فقط بخشی از دخالت‌های بی‌پایان سیاست و ایدئولوژی در عرصه ادبیات کودک و نوجوان است. اگر گفته شود یک «داستان‌نویس»، تنها باید یک تعهد داشته باشد و آن این که فقط «داستان» بسنویسد و همه چیز باید در خدمت

«داستان‌نویسی» او باشد و موضوع و دستمایه و نوع مخاطب او هر چیزی و هر کسی و با هر سن و سالی می‌تواند باشد و او فقط باید بتواند از همه این‌ها به عنوان ابزاری برای داستان‌پردازی استفاده کند، انکار که کفر ابلیس گفته باشی! بنابراین - به قول انشانویسان - بر همه ما واضح و مبرهن است که به رغم طوع و کراهت مؤلفان، ادبیات کودک و نوجوان موجود، «سیاسی» است؛ تو خواه از این حدیث نهفته نشاط‌گیر و خواه ملال! اما در عرصه نظر و - انشاءالله - هنر و ادبیات «موعود» کودک و نوجوان، عرض می‌کنیم که هنرمند، اعم از داستان‌نویس، شاعر، نقاش، فیلم‌ساز، عروسک‌گردان... تنها مقید به رعایت یک قید است و آن، آفرینش زیبایی محض و ناب است. حال می‌خواهد از سیاست بنویسد یا دیانت، ایدئولوژی داشته یا نداشته باشد، در اثرش به مقولات اجتماعی و ضداجتماعی، اخلاقی و ضداخلاقی، قدرت یا ضداقتدار... بپردازد یا نپردازد. همه این موضوعات خوب و بد، ابزار کار او در خدمت خلق اثر هنری است؛ خواه داستان، خواه شعر، خواه نقاشی، خواه...

در ادبیات اصطلاحاً بزرگسال، پس از فراز و فرودهای بسیار، نوعی وفاق درونی در تیپ‌های مختلف نویسنده‌گان، با افکار و آرای مختلف و متضاد ایجاد شده و این، همان رسیدن به نقطه اشتراک «تخصصی» است که داستان‌نویس، با هر نوع تفکری که می‌خواهد داشته باشد و با هر نوع سلیقه و دغدغه اعتقادی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، مذهبی و ایدئولوژیک، پیش از همه این‌ها باید بتواند داستان بنویسد. یعنی قبل از همه این‌ها و پیش از دغدغه موضوعی و گرایش‌های عقیدتی سیاسی، باید بتواند اثر خود را به لحاظ کیفیت «زیبایی‌شناختی»، در ژانرهای ادبی به اثبات برساند. و این همان تلاش پی‌گیری است که

مذهبی-نویسائی نظیر محمدرضا کاتب، حسن بنی‌عامری و مصطفی مستور کردند و موفق هم شدند. به همین دلایل است که ما در ادبیات بزرگسال می‌توانیم بگوییم «ادبیات»، اما متأسفانه در ادبیات کودک و نوجوان، گاه ناگزیریم این ادعای برخی از کارشناسان را بپذیریم که هنوز به مرحله «ادبیات» در آثار کودک و نوجوان نرسیده‌ایم.

□

پاره‌ای از دست‌اندرکاران معتقدند که اساساً اصطلاح ادبیات کودک و نوجوان، یک اصطلاح پارادوکسیکال است. به عبارتی، از همان لحظه‌ای که نویسنده تصمیم می‌گیرد برای مخاطب خاص و بیرون از خود بنویسد، دیگر اثر ادبی از آن هویت مستقل و بالذات خود خارج می‌شود و این خروج که با الحاق پسوند «کودک و نوجوان» آغاز می‌شود، دقیقاً نقض همان غرضی است که خالق اثر داشته است. آن‌ها با این فرضیه، به این نتیجه می‌رسند که بر چسب مخاطب بر پیشانی ادبیات، مساوی است با مرگ نطفه یا سقط جنین یا تولد علیل و ناقص‌الخلقه اثر ادبی؛ حال هر چه قدر هم نویسنده حرفه‌ای باشد.

از سوی دیگر، مطالعه و تحقیق روی اغلب آثار منتشر شده کودک و نوجوان، خواه ناخواه و علی‌رغم میل باطنی‌مان (من جمله عدم تمایل این-قلم) ما را به سوی پذیرش نظر این کارشناسان سوق می‌دهد که در این وادی و با این مخاطبان درجه‌بندی شده سنی، به احتمال قوی نخواهیم توانست اثر ادبی به آن معنا که در میان بزرگسالان هست، به وجود آوریم و شاهد تولد جریان ادبی تازه‌ای - هم چون شعر نو، رمان و داستان کوتاه فارسی - برای کوچکسالان نیز باشیم.

□

با توجه به آن چه گفته شد، آیا راه برون‌رفت از این بن‌بست، پاک کردن صورت مسئله ادبیات از

کنار پسوند آن، یا دور زدن کودک و نوجوان و به حساب نیاموردن او و رها کردنش در ورطه رسانه‌های دیداری و شنیداری است؟ خیر؛ راه حل درست، پاک کردن تمامی تابوها و بت‌های ذهنی و صورت مسئله‌های دیگر از ذهن است ال ادبیات. به تعبیری دیگر، کنار گذاشتن تدریجی همه کلیشه‌ها و ممیزی‌های آموزشی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، مذهبی، و و... که از سوی سیاست‌گذاران رسمی فرهنگ و ایدئولوژی مسلط، بر کل ارکان ادبیات

## ● آیا ادبیات کودک و نوجوان می‌بایست مقید به اخلاقیات باشد یا نباشد؟ یعنی نویسنده در اثر خود، به رعایت تمام شئونات و عرفیات و سنن اخلاقی یک جامعه خاص ملزم و «متعهد» است یا نیست؟

کودک و نوجوان تحمیل و اعمال شده و می‌شود و سپردن کار به بخش خصوصی واقعی، یعنی نویسندگان و شاعران و هنرمندان و روشنفکران مستقل و آزاد.

□

با این دیدگاه، باز می‌گردیم به همان پرسش که ادبیات کودک و نوجوان، آیا باید به موضوعاتی از قبیل سیاست، قدرت، ایدئولوژی و... بپردازد یا نوع خاص مخاطب، نویسنده را ملزم می‌دارد که پای ذهنیت ساده و غیر پیچیده کودک را به مسایل بزرگسالان نگشاید؟ آیا این مقولات صرفاً دغدغه بزرگسالان و مشکلات و مصائب آن‌هاست و هیچ ربطی به دنیای پاک و بی‌غل و غش و آکنده از روبا و معصومیت کودکان و نوجوانان ما ندارد؟ اگر ما

برای پریش اصلی‌ترمان که جنس ارتباط ادبیات با سیاست است، پاسخ درخوری بیابیم، پریش از ادبیات کودک و سیاست هم به عنوان زیرمجموعه‌ای از آن سؤال کلان، پاسخ خود را خواهد یافت. چراکه تا این جای کار پذیرفته‌ایم که در ادبیات، به عنوان شاخه‌ای از هنر، اصل بر ادبیت و زیباشناسی متن است.

در حیطه ادبیات بزرگسال ما شاعرانی نظیر احمد شاملو، فروغ فرخزاد، بدالله رویایی، منوچهر آتش، بیژن جلالی و حتی سهراب سپهری، هر کدام با گرایش‌های متناقض و جهان‌بینی‌های مختلف و گاه متضادشان، در این امر مشترکند که بیش از هر چیز دیگری دغدغه «شعریت» اثر خود را داشته باشند؛ حال یکی با مضامین چریکی و انقلابی، دیگری با فردیت زنانه و انسانی، آن یکی با عرفان زبان، این یکی با زبان عرفان و آن دیگری با آیین بودا یا اندیشه بومی... این مضامین تفاوت‌های فردی طیفاتی و روان‌شناسیک آن‌ها را می‌سازد و به وجدان‌های آزاد یا معذب یا دغدغه‌های انسانی و اجتماعی و روشنفکرانه‌شان شکل می‌دهد، اما آثار ماندگارشان پیش از مضامین و درونمایه‌های مذکور، «شعر» و «هنر» و «ادبیات خلاقه» به حساب می‌آید و منبع زیبایی‌های بکر و با شکوه. در داستان‌نویسی مدرن نیز این مضمون و درونمایه نیست که داستان را داستان می‌سازد، این تکنیک و زبان و ساختار درهم تنیده نویسنده در داستان‌نویسی است که هر موضوعی را در داستان توانای او تبدیل به داستان می‌کند. حال موضوعات مورد نظر وی می‌تواند عشق، سکس، جنگ، فقر، انقلاب، مذهب، مبارزه، ایدئولوژی، خانواده، خدا، تمدن، جادو، اسطوره، جنایت، ترور... و هر مقوله دیگری باشد. احمد محمود، محمود دولت‌آبادی، هوشنگ گلشنیری، امیرحسین چهل‌تن، شهریار مندنی‌پور، شهلا پروین‌روح، زویا پیرزاد و... با

گرایش‌های مختلف و متضاد و مضامین متنوع، قبل از هر چیز داستان‌نویس هستند.

به همین منوال، در ادبیات کودک و نوجوان نیز موضوع خوب یا بد نداریم. نویسنده می‌تواند پیش‌پاافتاده‌ترین مسایل روزمره زندگی یا حادثه‌ترین موضوعات خرد و کلان سیاست داخلی و خارجی یا ژرف‌ترین مقولات ماوراءالطبیعه را دست‌مایه خلاقیت ادبی خود کند، اما باید توان و تخصص و استعداد حرفه‌ای آن را داشته باشد که از آن موضوع «داستان» بیافریند. تکرار و تأکید این ورد جادویی را بر آفرینندگان ادبیات کودک فرض و واجب می‌دانم که ما در ادبیات، موضوع مهم و یا غیرمهم، مبتذل یا غیرمبتذل، پیش‌پاافتاده یا متعالی نداریم. هر موضوعی قابلیت داستان شدن و شعر شدن را دارد. هنرمند به نوعی یک کیمیاگر است. او قادر است پاره فلز بی‌ارزش یا کم ارزشی را به طلائی ناب تبدیل کند. بنابراین، موضوعات نیستند که به ادبیات تشخیص می‌بخشند. رابطه کاملاً برعکس است. کیمیای ادبیات است که مس موضوعات را طلا می‌کند و درخشش جاودانه و نامیرای آثار خلاقه ادبی، از تلالو همین زیبایی افسونگر ناب است.

بدین ترتیب، در قلمرو کوچکسالان نیز این موضوعات (سیاسی و غیره...) نیستند که فاصله گرفتن کودکان و نوجوانان را از ادبیات ویژه‌شان موجب می‌شوند. نویسنده هنرمند، می‌تواند با قدرت کیمیاگری ادبی خود، به اصطلاح بزرگسالانه‌ترین موضوعات را هم جوری بنویسد که کودک و نوجوان، آن را با حرص و ولع بخواند. به شرط این که از عهده آن برآید. ما خود زمانی که نوجوان بودیم و سال‌های اولیه دبیرستان را طی می‌کردیم، با ولع بسیار کتاب‌هایی نظیر «یوف کور»، «زننده به گور» و «سگ ولگرد» صادق هدایت، «لبه تیغ» سامرست

● در ادبیات کودک و نوجوان نیز موضوع خوب یا بد نداریم.

نویسنده می تواند

پیش پا افتاده ترین مسایل روز مره

زندگی یا حادثه ترین موضوعات

خرد و کلان سیاست داخلی و

خارجی یا ژرف ترین مقولات

ماوراءالطبیعه را دستمایه

خلاقیت ادبی خود کند.

موآم و «بینوایان» و یکتور هوگو و آثار صادق چوبک را می خواندیم. چون این آثار قبل از هر چیز، از جاذبه های جادویی داستان برخوردار بودند. شاید هم خیلی از جنبه های داستان را نمی فهمیدیم. اما با ولع و لذت می خواندیم. کدام یک از این آثار به فید «کودک و نوجوان»، حد خورده اند؟! عکس این قضیه را هم شاهد بوده ایم: کتاب های «کودک» صمد بهرنگی را آدم های حساسی آن دوران، از دکتر شریعتی گرفته تا منوچهر هزارخانی و احمد شاملو ... می خواندند و از آن چیز یاد می گرفتند و کیف می کردند! هم اکنون نیز شعرهای فروغ فرخزاد و سهراب سپهری و احمد شاملو را هر دختر و پسر نوجوانی (از آنان که اهل خواندن هستند) می خواند و از آن لذت می برد، چون اثر به مرحله «شعریت» رسیده است. با این که نه برای نوجوان نوشته شده اند، نه مسایل نوجوان در آن ها به چشم می خورد، نه ژرفای بسیاری از مضامین و معانی آن ها برای نوجوان قابل درک است.

پس موجبات فاصله گیری کودک و نوجوان را از آثار سیاسی - ایدئولوژیک موجود، در جای دیگری باید جست و جو کرد، نه در خود موضوع سیاست. توضیح و اباحتش هم به عهده شما!

□

دو کتاب «من و عروسک و خارپشتم» و «دخترک سه چشم»، یا عکس العمل منفی کارشناسان رسمی ادبیات کودک و نوجوان رویه رو شد. نه به سبب ضعف ادبی و هنری آن ها که برای مضمون و درو نمایی که این دو نویسنده به آن پرداخته بودند. «من و عروسک و خارپشتم» را یک کتاب بدیع و زیبا اما سیاه و غیر قابل خواندن برای کودکان تشخیص دادند و درباره دخترک سه چشم گفتند که چرا روح لطیف بچه ها را با طرح جنایات فجیع آزرده کرده است. اتفاقاً این دو کتاب جزو همان معدود آثاری هستند که خصلت اصلی آن ها «ادبیت» داستانی شان است. حساسیت



مفقودالایر است. خانواده تنها مکان امن و سالم برای کودک است. اما واقعیت زندگی کودک و نوجوان ما، حداقل بخش‌های گسترده‌ای از واقعیت زندگی آنان، چنین نیست.

در جغرافیای سیاسی جامعه و جهان کنونی ما، کودکان و نوجوانانی هستند که خانه و خانواده، محبس و شکنجه‌گاه و سیاه‌چال و محل آزار روح و جسم و جان آن‌هاست. کودکان و نوجوانانی هستند که از همان آغاز، از طرف پدر، برادر یا خواهر بزرگتر، عموی یا دایی، قوم و خویش و آشنایان نزدیک مورد سوءاستفاده و آزار و اذیت جنسی قرار می‌گیرند. کودکان و نوجوانانی که خانواده‌ها از فرط فقر، آن‌ها را به عنوان فاحشه‌های کوچک یا توزیع‌کنندگان مواد مخدر، به دلالتن می‌سپارند. مطبوعات ما با همه پنهان‌کاری‌های‌شان، روزی نیست که از فاجعه‌ای مسکوت به نام «کودک آزاری» مطلبی ننویسند (امیدوارم نگویید این‌ها مطالب روزنامه‌ای بی‌ارزش از لحاظ تحلیلی و پژوهشی هستند. این‌ها «واگویی» صرف و واقعیت‌های روزمره نیست، اساسی‌ترین اسناد عینی ادبی و بی ادبی کودک و نوجوان جامعه دینی ماست). تازه، همگان از این مسئله آگاهند که آن چه از این فاجعه‌ها آشکار می‌شود، فقط درصد کوچکی از آن است و بی‌شماری از آن‌ها به علت ترس از بی‌آبرویی و هراس از رسوایی یا رعایت مصالح و ملاحظات دیگر افشا نمی‌شود.

«آرین»‌ها مدام در حال گسترش هستند و خانواده، دیگر تنها جای امن برای کودکان نیست. واقعیت‌های جامعه، روز به روز این باورهای افسانه‌ای را در ذهن‌ها می‌شکنند. دیگر والدین، لزوماً شایسته‌ترین افراد برای رشد کودک نیستند. به جز اقلیتی از اقشار و طبقات مرفه جدید (که در ادبیات رسمی سیاسی، به آقازاده‌ها و رانت‌خورها مشهورند)، اکثریت کودکان و نوجوانان جامعه با

کارشناسان و موضع‌گیری منفی آنان، شاید به تابوها و ساختارهای ذهنی اسطوره‌گرا و تقدس یافته آنان باز می‌گردد. آن‌ها معتقدند کودک را باید در دنیایی شیرین و فارغ از رنج‌ها و دردهای بزرگان به تصویر کشید (کدام دنیای شیرین و فارغ از رنج؟ برای کدام کودکان؟ در کدام نقطه از بهشت زمینی؟).

من و عروسک و خارپشتم، با ادبیاتی تکان‌دهنده، چهره مخوف و منحوس فقر و شکاف طبقاتی موجود را نشان می‌دهد. نویسنده یک کودک، تخیلات و تنهایی او و نیز آسیب‌دیدگی شدید اجتماعی و خانوادگی او را به تصویر می‌کشد. فرشته ساری، در دخترک سه چشم، با یک ساخت داستانی منسجم و کودکانه، ماجرای هولناک خرید و فروش اعضای بدن کودکان را در «بین‌الملل سرمایه»، از زبان دخترکی خردسال روایت می‌کند. آن چه این دو اثر را شایسته نام بردن و پرداختن می‌کند، نه موضوعاتی است که این دو نویسنده بدان پرداخته‌اند، بلکه توانایی بالای آن‌ها در خلق داستان کودک است و هم چنین مصداقی عینی برای پاسخگویی به کسانی که می‌خواهند کودک را در دنیای مجازی و کارتونی سرگرم و جادو کنند. شاید قصد و نیت این نوع کارشناسان و نویسندگان خیرخواهانه باشد و از سر لطف و مهر به دنیای کودکی و نوجوانی و احتمالاً برخاسته از علاقه و حساسیت بی‌شائبه و انگیزه بشردوستانه‌شان. به فرض صداقت نیز موضع‌گیری منتقدانه تند و تیز آن‌ها در صورتی می‌توانست درست باشد که دنیای واقعی کودک نیز از این عارضه‌ها و آسیب‌ها در امان می‌بود.

مثلاً در ادبیات کودک و نوجوان ما، خانواده، مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ همه قدیس هستند. همه افرادی هستند که کودک در آغوش آن‌ها و در کنار آن‌ها به امنیت و آرامش می‌رسد. مادر بد در قصه‌ها وجود ندارد. پدر بد در قصه‌ها و داستان‌ها

دغدغه پاک نگه داشتن «دنیای ذهنی» نونهالان مان هستند. چه بگویم استادان معظم ادبیات کودک و نوجوان؟! چه بنویسم در پاسخ پرسش‌های مؤدبانه شما؟! □

حال، پرسش این جاست که ما با حذف این واقعیت‌ها و انعکاس ندادن آن‌ها در آثار ادبی، آیا توانسته‌ایم زندگی کودکان و نوجوانان را از این آسیب‌ها پاک کنیم و آن‌ها را از تمام که نه، حتی از پاره‌ای عوامل متجاوز و لگدمال‌ساز حقوق انسانی‌شان مصون نگه داریم؟ آیا تبدیل این واقعیت‌های سیاسی، به واقعیت‌های داستانی، میان کودک و ادبیات فاصله ایجاد می‌کند یا پنهان نگاه داشتن و دور زدن آن‌ها؟

به باور من - اگر البته مقصود از ادبیات سیاسی کودک، همین ادبیات سفارشی یا غیر سفارشی و خودانگیخته حکومتی یا غیرحکومتی، اما مؤمن به مکتب و سنت رسمی این بیست و اند ساله نباشد - این عدم برداش و حذف مسایلی که کودک و نوجوان امروز ما با آن دست به گریبان است، باعث فاصله‌گیری آن‌ها از چیزی به نام ادبیات کودک و نوجوان می‌شود و نه پرداختن به آن‌ها.

نادیده گرفتن عامدانه دردها و پاک کردن آن‌ها از صحنه کتاب‌ها و قصه‌ها، اگر توانسته بود دنیای بهتری برای کودکان ما خلق کند، اکنون شاید می‌توانستیم توجیه و تسلیبی داشته باشیم. اما در این وانفکسای فاجعه، هنگامی که می‌بینیم در ادبیات کودک و نوجوان ما خانواده‌هایی آرمانی تصویر می‌شوند با پدرانی هم چون مسیح و مادرانی که فقط قدیسه‌گانی آسمانی هستند، همراه فرزندان ترگل و ورگل و با اخلاق و آداب‌دان و اهل آخرت... و وقتی این ادبیات پاک و مطهر را در کنار واقعیت زندگی کودکان و نوجوانان قرار می‌دهیم، در مودبانه‌ترین تعبیر، چیزی شبیه جوک‌های بی‌مزه

حادترین بحران‌ها و ناهنجاری‌های جنسی و معیشتی دست به گریبانند و نویسندگان ما هنوز می‌کوشند تا در داستان‌های‌شان، خانواده را به صورت بهشت کودک و مادر را تنها فرشته نگهبان آن تصویر کنند و فروپاشی رو به گسترش ارزش‌های اجتماعی سنتی را در سیطره اقتصاد و سیاست بازار جهانی سرمایه، زیر پرده ببوشانند. □

دیگر این تنها شمار معدودی از روشنفکران چپ‌گرا نیستند که از شکاف طبقاتی سخن می‌گویند. «فقر و فساد و تبعیض»، فغان همه را از صدر تا ذیل جامعه درآورده است و از قرط استعمال بی عمل و شعارپردازی بی‌نتیجه، به ابتذال کشیده می‌شود. شکل‌گیری طبقه استثمارگر جدید [...]، دمار از روزگار اکثریت فرودست و کودکان و نوجوانان آن‌ها درآورده است. خرید و فروش اعضای بدن انسان‌های زنده - در کشور ما دست کم فروش قانونی کلیه - به صورت طبیعی‌ترین کارها، در دنیای پست‌مدرن تلقی می‌شود. آن وقت در چنین «هیر و ویر» هول‌آوری، در سیل فاجعه‌ای که از همه سو هجوم آورده، کارشناس عزیز و دل نازک ما، کتاب «دخترک سه چشم» را با بدترین لحن و زبان می‌گوید که چرا در ادبیات کودک، به «ماقیای تجارت اعضای بدن کودکان» پرداخته است! زندگی سگی کودکان و نوجوانان مهم نیست که در لجن فجاج دست ساخته قدرت‌های اقتصادی و سیاسی فرو برود و مدفون شود، مهم این است که به تعبیر آن بانوی ارجمند و هوشیار، ادبیات کودک و نوجوان ما هم چنان پاک و «پاستوریزه» بماند و همورنیزه و استریلیزه نیز بشود. تا به قول شبانه‌روزی رادیو و تلویزیون مقدس و اخلاق‌گرای خودمان: «پاک یادت نره» «عیبیت» کودکان در معرض همه نوع تجاوز، تهدید، از هم پاشی و نابودی است و ناقدان و شاعران و کاتبان ظریف‌الطبع و نازک خیال ما در

یا لطف‌های مسخره است که تنها به کار لودگی کردن و دست‌انداختن می‌آید و بس.

□

نویسندگان کودک و نوجوان، دچار یک قضیه پارادوکسیال دیگر نیز هستند. آن‌ها در حرف و تحلیل و تئوری‌های بسیار آوانگار و شگفت‌انگیز خود، زمانی که به کودک می‌رسند، او را تا عرش اعلا بالا می‌برند. او را معصوم، قدیس، فرشته و... تلقی می‌کنند. کسی که از او باید فطرت خداخواهی و پرستش را آموخت. در ادعا این کودکان هستند که باید ما را یعنی بزرگسالان را به عالم علوی و فراسوی مادیت و معصومیت هدایت کنند. اما این ادعاهای کلان و رنگارنگ که به شیوه‌های گوناگون، در مکان‌ها و زمان‌های مختلف، از جانب افراد صاحب‌نظر بیان می‌شود، در عمل، یعنی وقتی برای کودک و نوجوان می‌نویسند، نه تنها رنگ می‌بازد که به ضد خود تبدیل می‌شود.

به محض این که نویسنده قلم به دست می‌گیرد تا برای این مخاطب خاص بنویسد، انبوهی از بایدها و نبایدها در ذهنش جا خوش می‌کند و کودک را از مقام ملکوتی‌اش به پایین‌ترین مرتبه خود نزول می‌دهد و نویسنده، به جایگاه رهبری این موجود نادان و صغیر که هیچ نمی‌فهد و احتیاج مبرم به سلطه معنوی و قیم مآبانه جناب ایشان دارد، صعود می‌فرماید! جناب دست‌تاب ایشان، در مقامی چنین والا، به خود حق می‌دهد که این طفل حقیر باید چه چیزهایی را بداند و چه چیزهایی را نداند. این مفاهیم برای او خوب است و باید با آن‌ها آشنا شود و آن تعابیر زشت و نادرست و بد است و باید حذف شود. کودک در نگاه او موجودی می‌شود آن چنان ضعیف و بی‌شخصیت و بی‌اختیار که حتی یک کلمه کوچک در یک داستان، امکان دارد که او را از مسیر اخلاق و اهداف عالی منحرف و گمراه سازد و نویسنده محترم، مدام احساس می‌کند موظف و مسئول

بیرون آوردن طفل از ظلمت و خارج کردن او از تاریکی به سوی نور و روشنائی است.

بحث بر سر نفی آموزش و پرورش کودکان در میان نیست. حرف این است که این مقوله ایداً ربطی به ادبیات ندارد. این تقلیل معنایی «ادبیات» کودک و نوجوان به نقش آموزشی و هدایت‌گری مستقیم یا غیر مستقیم، اشتباه سنگینی است که بزرگ‌ترها در مورد ادبیات مرتکب شده‌اند و آن چنان با این اشتباه خو گرفته و با آن عجین شده‌اند که حتی در صورت پذیرش جدایی ادبیات و آموزش و پرورش، باز قادر به اجرای عملی آن نیستند. وفاق و همگامی غالب کارشناسان و نویسندگان کودک، در سیاه دانستن آثاری هم چون «من و خاریشت و عروسکم» و بدآموز و غیرمفید بودن این آثار برای کودک، علی‌رغم اعتراف به بدعت و زیبایی ادبی آن‌ها، یکی از همان مصداق‌های قضیه پارادوکسیکال بزرگ‌ترهاست.

□

در عالم واقع، کودک نه آن قدیس و معصوم است که در گفته‌ها و نظریات‌مان به شدت و حدت بر آن پای می‌فشاریم و آن‌ها را فرشتگانی زمینی تلقی می‌کنیم و نه این موجود مفلوک و گمراه و بدبخت و نادانی که مخاطب داستان‌ها و شعرهای ماست. کودک، همان انسان است با همه خصوصیات خوب و بد او. همان قدر می‌تواند دروغ بگوید که راست. همان قدر می‌تواند بد جنس باشد که خوش جنس و همان قدر به آموزش و پرورش نیازمند است که همه انسان‌ها در تمام مراحل زندگی.

این نوع نگاه شکسته و متناقض داشتن به کودک، باعث شده تا شناخت ما از این مخاطب به حداقل خود تقلیل یابد. باعث شده تا ما تعریف‌های فیکس و شخصی از نیازهای او داشته باشیم و همان یک دو قلم نیاز را به کل وجود و شخصیت او تعمیم بدهیم. چکیده نیازهای او در نگاه



بزرگسالان، در سه کلمه خلاصه می‌شود: سرگرمی، بازی و آموزش.

کیفیت دیالوگی که متن‌های ادبی کودک و نوجوان (داستان، شعر، ترجمه...) ما با مخاطبان‌شان - یعنی با خوانندگان کودک و نوجوانی که سوی دیگر آفرینش اثر ادبی به شمار می‌روند - برقرار می‌کنند، نشان می‌دهد که ما آنان را کاملاً فاقد قوه تشخیص و آگاهی می‌دانیم. برای همین، کلمات آهنگین و منظم و خوش قیافه را که هر آدمی به خصوص اگر ایرانی باشد، با عقب و جلو کردن و بازی در آوردن با آن‌ها، می‌تواند آن را به «نظم» در بیاورد، به نام «شعر» به خورد او می‌دهیم. شل و ول‌ترین حکایت‌ها را با محتوای سست آموزشی و اخلاقی، به نام داستان، به صورت انبوه بر سرش می‌ریزیم. بنجل‌ترین، خنثی‌ترین و بی‌خاصیت‌ترین ترجمه‌ها را به نام ادبیات جهانی کودک در اختیارش می‌گذاریم و مسلم است که اگر نویسنده ذره‌ای به قدرت تشخیص، دانایی و ادراک مخاطبش اعتقاد داشت، محال بود به این راحتی بتواند برایش شعر و داستان تألیف یا ترجمه کند. اکثر کتاب‌های کودک و نوجوان، توهین به شعور و درک مخاطبان است؛ اهانتی که از فرط تکرار و مداومت، امری طبیعی قلمداد می‌شود و اگر کسی چنین نکند، محکوم و مطرود می‌شود. این تقلیل نیازهای انسانی کودک به حداقل‌های مجازی، آن چنان سیطره‌ای یافته است که کودک و نوجوان نیز به این چهره تعریف شده و دروغین از خود خو گرفته و نیازهای اساسی او به هنر و ادبیات خلاقه و پیشرو، در چنبره ابتدال، به محاق فراموشی و غفلت و تعطیل رفته است.

□

یکی از نیازهای اساسی که در کودک - به عنوان یک انسان بالفعل - مدام نادیده گرفته می‌شود، همین عنصر فرهیختگی و روشنفکرانه

● پاره‌ای از دست‌اندرکاران معتقدند که اساساً اصطلاح ادبیات کودک و نوجوان، یک اصطلاح پارادوکسیکال است.

● نویسنده هنرمند، می‌تواند با قدرت کیمیاگری ادبی خود، به اصطلاح بزرگسالانه‌ترین موضوعات را هم جوری بنویسد که کودک و نوجوان، آن را با حرص و ولع بخواند.



وجود اوست؛ یعنی قوه فاعله و هوشیاری شهودی بکر و کنجکاو و جست‌وجوگری که قدرت تشخیص زیبایی و درک حقیقت را دارد. فیلیپ پولمن، در مصاحبه‌اش می‌گوید: «من وقتی داستان می‌نویسم، مطمئن هستم که مخاطب من، یک مخاطب فهمیده و باهوش است. من او را احمق نمی‌پندارم. من برای آن موجود باهوش و ماجراجو می‌نویسم؛ همان که می‌خواهد همه چیز را بفهمد، بشناسد و تجربه کند.»

در ایران، نویسندگانی که برای کودک و نوجوان فرهیخته و روشنفکر می‌نویسند، بسیار اندکند و چون آثارشان از هر دو سو، هم مخاطب استحاله شده نازل‌پسند و هم نویسندگان بازاری پر فروش، با عدم استقبال روبه‌رو می‌شود، این نوع ادبیات را کنار می‌گذارند. نویسنده‌هایی مانند شهریار مندنی‌پور با کتاب «راز»، فرشته ساری با «دخترک سه چشم»، گلی ترقی با «دریا، پری، کاکل زری»، محمدهادی محمدی با «فانتزی شلغم و عقل» و «امپراتوری سیب‌زمینی» و «عینکی برای اژدها»، سلولمان دریانیان با «شاید اسم من...»، فاطمه محفوظ‌بالله با «من از تو می‌ترسم» و «گربه ساعتی»، اکبرپور با «قطار آن شب» و احمدرضا احمدی با بیشتر کتاب‌های کودکش، هوشنگ مرادی کرمانی هم با «قصه‌های مجید» و یکی دو کار دیگرش خوب شروع کرد، اما بعد... پای ثابت برنامه‌های عامه‌پسند تلویزیون و محافل و مجالس مشابه گردید. این‌ها معدود کسانی هستند که مخاطب خود را انسانی فرهیخته و روشنفکر و باهوش و ذکاوت می‌دانند و خود را قیم و سالار او تلقی نمی‌کنند. جوری می‌نویسند که انگار دارند با خودشان، برای خودشان، برای آن کودک ده شانزده ساله روشنفکر پنهان در درون‌شان می‌نویسند. سر کودک را با آثار خود شیره نمی‌مالند، اما هنوز در ایجاد ارتباط با مخاطب مشکل دارند.

این مشکل علل گوناگونی دارد. نخست به آسیب‌شناسی مخاطب باز می‌گردد که زیر سیطره نگاه کودن‌وار و محقرساز، عنصر فرهیختگی و ذکاوت و روشنفکرانگی‌اش زنده به گور شده است، تا حدی که دیگر به چشم خودشان هم نمی‌آید و علت دوم به فضای حاکم بر ادبیات کودک و نوجوان مربوط می‌شود و نیز به صعوبت و سختی رفتن این راه ناهموار پر سنگلاخ که هزار و یک مانع و رادع و خار مغیلان، به سرزنش، از آسمان و زمین در برابرش سبز می‌شود. و نویسنده فقط گه‌گاهی، هر از گاهی که فیل قلمش به یاد هندوستان کودکی‌ها می‌افتد، برای دل صاحب مرده و عزادار خود می‌نویسد!

در میان نویسندگان خارجی ادبیات کودک و نوجوان شناخته شده در ایران، سیلوراستاین یکی از آن معدود کسان و شاید یگانه هنرمندی در نوع خود است که شعرهایش را برای آن فرهیختگان و روشنفکران کوچکی می‌نویسد که در درون هر کودکی زندگی می‌کنند. او نویسنده‌ای است که کودک را «بچه» به معنای منفی و تحقیرآمیز کلمه - نمی‌داند. همان اصطلاح حقارت‌باری که ما هر موقع می‌خواهیم خرده بگیریم بر کسی از لحاظ عقل و خرد، می‌گوییم «فلانی بچه است» یا «مگر بچه‌ای!» بچه، یعنی کسی که نمی‌فهمد و عقلش نمی‌رسد؛ کسی که فاقد قدرت تشخیص و آگاهی است. به تعبیری یک نادان، کم عقل، گمراه، گول‌خور و... اما سیلوراستاین، کودک و من فرهیخته و مغفود شده او را می‌شناسد و برای او می‌نویسد. او توانسته به زبان و ادبیاتی دست پیدا کند که هم با مخاطب‌های بسیار خود ارتباط برقرار کند و هم سطح ادبی کار خود و سطح فکری مخاطب خود را دست کم نگیرد و پایین نیاورد.

توجه و شناخت نویسنده نسبت به این فرهیختگان کوچک و مخاطب قرار دادن روشنفکر

درون کودک، به نوعی وارد کردن کودک به عرصه آگاهی، اجتماع و سیاست است. وقتی نویسنده چنین درک و شناختی از مخاطب خود داشته باشد، به خود این اجازه و حق را نمی‌دهد که بخشی و بخش‌هایی از واقعیت زندگی انسان و اجتماع را از دسترس کودک دور سازد. حذف هر مقوله‌ای که به انسان، سرنوشت و محیط زندگی و جامعه او مربوط شود، از عدم درک نویسنده از مخاطب خود نشان دارد و تقلیل او، شخصیت و نیازهایش به آن چه خود می‌پندارد و صلاح می‌داند. با این تعریف، سیلوراستاین، سیاسی‌ترین نویسنده کودک و نوجوان است.

آن چه سیلور استاین می‌خواهد و به هیچ وجه حاضر نیست آن را از دست بدهد و به کسی اجازه نمی‌دهد تا آن را خدشه‌دار کند، آزادی فردی بی‌حد و حصر است. برای سیلوراستاین حد آزادی، خود آزادی است. تنها کسی که می‌تواند و باید به او بکن و نکن و باید و نباید بکند، آن وجدان آزاد و من آگاه و خودآگاهش است.

انعکاس بی‌شائبه، صادقانه و صریح این آزادی فردی در شعر کودک او، نشان از آن دارد که او برای کودک همان هویت، شخصیت و احترامی را قایل است که برای خودش. نه در حرف و نظریه و تحلیل که در متن اثر ادبی خود. سیلوراستاین نشان می‌دهد که آزادی فردی و استقلال وجودی کودک از جانب همه کس در معرض تحدید و تعرض است؛ از جانب خانواده، پدر، مادر، و حتی خود کودک. جامعه، اخلاق، عرف و سنت نهادینه شده،

همه به نوعی می‌توانند قیدی بر این آزادی و استقلال بزنند و او را از آن محروم سازند. کودک در اشعار سیلوراستاین، از لحاظ ذهنی، عرصه‌های نامحدود این آزادی را کشف می‌کند.

سیلوراستاین اسیر تابوهای ذهنی نیست. او خانواده، پدر و مادر و معلم و پرستار را به همان صور کلیشه‌ای مرسوم تعریف نمی‌کند. از چهره‌های واقعی آن‌ها که در پس اطوار ظریف و الفاظ لطیف و مهربانی کاذب دیپلماتیک پنهان شده است، نقاب برمی‌دارد و نشان می‌دهد به کودک که چگونه آزادی انسانی او در معرض خطر است. شاید این مصداق، یعنی سیلوراستاین و آثارش، مفهوم سیاست در ادبیات کودک و نوجوان را تا حدودی روشن گرداند و آن را از مفهوم کلیشه‌ای تبلیغ‌های مکتبی و سیاسی و تبدیل ادبیات به تراکت‌ها و بیانه‌های حزبی، در نظام‌های بسته ایدئولوژیک نجات بخشد. سیلوراستاین با عمل ادبی خودش، به ما می‌آموزد که در «ادبیات کودک سیاسی» نیز مقوله‌ها را باید از یکدیگر تفکیک کرد.

ادبیات، ادبیات است، نه وسیله تبلیغ و ترویج و پیشبرد سیاست‌های فرهنگی آموزش و پرورش رسمی. ادبیات کودک و نوجوان نیز می‌تواند «شعر» و «داستان» سیاسی خلق کند، اما ادبیات کودک و نوجوان، شاخه هنری اداره امر به معروف و نهی از منکر، حراست و امور تربیتی مدارس و دبیرستان‌ها نیست و نباید باشد. آن مسئولیت‌های ویژه، بر عهده متخصصین حوزه‌های کاری خودشان است، نه بر عهده ادبیات.